

## ما پای استقلال ایران تا آخر ایستاده ایم

روز 19 شهریور سال 1324، یک هفته پس از انتشار بیانیه معروف 12 شهریور و اعلام تشکیل حزب (فرقه) دمکرات آذربایجان، سید جعفر پیشه وری در سالن تئاتر شیر و خورشید تبریز<sup>1</sup> درباره تاسیس حزب و شعارها و اهداف عمومی آن به مدت یک و نیم ساعت برای حاضرین سخنرانی کرد. خلاصه این سخنرانی در شش شماره متوالی روزنامه آذربایجان - ارگان فرقه- تحت عنوان «آقای پیشه وری نطقین مختصری» ( خلاصه سخنرانی آقای پیشه وری) به چاپ رسید. هر چند که خود بیانیه 12 شهریور دارای یک مقدمه مفصل و زبانی روشن و ساده بود و پیشه وری در سرمقاله شماره اول آذربایجان (فرقه میز ایشه باشلادی) و ... نیز درباره اهداف فرقه توضیحاتی داد، ولی آن سخنرانی نخستین توضیح مشروح درباره زمینه های پیدایش و اهداف فرقه از زبان رهبر نهضت است. آنچه که می خوانید ترجمه خلاصه این سخنرانی است. توضیحات درون [...] من به متن افزوده ام.

سیروس مددی - شهریور 84- سایت اخبار روز

تقریباً دو سال و نیم پیش در همین سالن با دلایلی اثبات کرده بودم که ایران از این جنگ [جهانی] به سلامت بیرون خواهد آمد. اکنون نیز بر همان عقیده ام. در این تردیدی نیست. زیرا شخصیت های بزرگ جهان در این باره به ملت های ایران تضمین داده اند. موضوع استقلال، اساساً موضوع قابل بحثی نیست. کسی نمی خواهد آن را انکار کند. مرحوم مساوات - از رهبران سابق حزب دمکرات- به ما توصیه می کرد که از طرح مسئله استقلال اجتناب کنیم. او می گفت: در این باره فقط زمانی می توان بحث کرد که مورد تردید و قابل بحث باشد. استقلال ایران از موضوعات حتمی و غیر قابل بحث است. من عمداً این مسئله را پیش کشیدم که شعارهای روشن و آشکار حزب مان مورد سوء تعبیر مغرضین قرار نگیرد.

(آقای پیشه وری در این هنگام، در حالی که نقشه ایران را در فضا ترسیم می کرد، افزود:) من به صراحت می گویم حرف ما و خواسته های ما در خارج از این نقشه نیست. بحث ما در درون مرزهای ایران است. اگر همه بار دیگر به این نکته توجه داشته باشند، بحث و تقاهم آسان خواهد شد.

[حاضران در] این مجلس می توانند نطق مفصل دوم مرا به خاطر آورند. آن روز من از طرف 16 هزار آذربایجانی [به نمایندگی] مجلس انتخاب شده بودم. شاید بسیاری از شنوندگان آن نطق [اکنون] در اینجا حضور دارند. من آن روز با در نظر گرفتن اوضاع کشور گفتم که بوسیله یک نماینده نمی توان کشور را از فلاکت نجات داد. آن روز من بسیار متأثر بودم.

---

1 - سالن شیر و خورشید تبریز همان سالن مشهوری است که در دهه اول قرن گذشته بر اساس معماری سالن های تئاتر سنت پترزبورگ در تبریز ساخته شد و در سال های نخست انقلاب به همراه بخش اساسی ارک تبریز و کتابخانه ملی با تلاش خستگی ناپذیر و شبانه روزی آیت الله ملکوتی و همراهان تخریب شد تا مصالایی بجای آنها احداث شود. این سالن - که شاهد فراز و فرود هنر نمایش در آذربایجان بود، در دوره حکومت ملی - دموکراتیک آذربایجان وسیعاً برای برگزاری جلسات سیاسی و هنری مورد استفاده قرار گرفت و همین امر یکی از دلایل تشدید «جرم» آن بود که بارها از سوی آیت الله ملکوتی یادآوری می شد. ( ر. ک: « حاج میرزا مسلم ملکوتی: مسجد مسجد شد. ج. 2. تبریز. آبان 64

زیرا کارگری با شوق و تأثری بزرگ شانه مرا بوسید و گفت: «برو. به خدا سپردمت. شاید بتوانی دردهای ما را چاره کنی»<sup>2</sup>. من می دانستم، تا زمانی که شرایط فعلی کشور، بویژه تهران عوض نشود من قادر به انجام آرزوهای آن مرد نخواهم شد. بهمین خاطر، من همان روز از مردم کمک خواستم و گفتم: نماینده به تنهایی نمی تواند کاری انجام دهد؛ مردم باید دست بدست هم دهند و چاره ای برای دردهای خود پیدا کنند.

پس از آن که به تهران رفتم و وارد مجلس شدم یاس و ناامیدی ام تشدید شد. آنجا شاهد بی جواب ماندن هزاران تلگرام و عریضه دادخواهی گشتم. متوجه شدم که بسیاری از اشخاصی که وارد فراکسیون آزادی شده اند- فراکسیونی که با آن همه شور و شوق برای تشکیل آن کوشیده بودیم- اهداف بسیار کوچک و غرض آلودی را تعقیب می کنند. موفق شدم بار دیگر به تجربه در یابم که تمام مجلس و سازمان های دولتی، آلت دست سه - چهار نفر مرتجع مغرض، دزد، دروغگو و حقه باز است.<sup>3</sup>

این مشاهدات تأثیر بزرگی بر روحیه من گذاشت. می دانستم که آب من و خاننایی که کرسی های مجلس را اشغال کرده اند به يك جوی نخواهد رفت و احساس می کردم که این راهزنان به این آسانی راضی نخواهند شد که من میانشان باشم. از این نظر، با استفاده از فرصت حرفه‌ایم را زدم. احتیاجات 16 هزار آذربایجانی را که مرا انتخاب کرده و به مجلس فرستاده بودند گفتم. حرفه‌ایم را با دقت بسیار و با سکوتی عمیق گوش کردند و تایید کردند. ولی این تائیدها، غیر از پرده ای سیاه برای استتار خیانت هایشان چیز دیگری نبود. به محض آنکه فرصت دستشان افتاد پیش خود گفتند: «مثل اینکه این آذربایجانی از آنهایی نیست که سر جایش بنشینند، باید از اینجا دورش کرد.» و با پستی ای که در شأن روباه هاست با اعتبارنامه من مخالفت کردند.

با اینهمه مایوس نشدم و با کمک آزادیخواهانی که حول جبهه آزادی گرد آمده بودند، مبارزه را شروع کردیم. افسوس که مقالات آتشین و جملات شدید [للحن] ما بی تأثیر و بی پاسخ ماند. تهران تکان خورد، ولی به سمت ارتجاع، ولی به سمت پایمال کردن حقوق خلق ها. وضعیت سر انجام چنان حاد شد که به یقین دانستم که از ماندن در تهران و مقاله نوشتن و نطق کردن ها نتیجه ای حاصل نخواهد شد. به ناچار به فکر کردن درباره بحث های طولانی ای پرداختم که یک سال قبل، اینجا، در تبریز داشتیم.

این طرح بسیار ساده بود. بسیاری از هم مسلکان من در تبریز، با طرح این نکته که از تهران کاری ساخته نیست، گفتند: «باید از آذربایجان شروع کرد. باید اول اینجا را اصلاح کرد. باید با نیروی خلق آذربایجان در اینجا حکومت ملی بوجود آوریم. تهران، سر ارتجاع و

2- پیشه‌وری در آذر مورخه 26 خرداد 23، صحنه‌های ناآرامی از مشاهدات خود در آذربایجان و بویژه تبریز از جمله درباره آلام و توصیه‌های زحمتکشان تبریز بیان کرده است. «... پیرمرد افسرده‌ای از جای برخاست، مجلس ساکت و آرام بود. اجازه گرفت. سخن آغاز کرد. لکه‌های درشتی که روی پالتوی کهنه این ناطق پیر بود، نشان می داد که به سخت ترین کارهای شیمیایی کارخانه چرم سازی اشتغال دارد. .. تأثر مرد شدید بود. ... با زبان ساده کارگری حرف های معنی دار می زد: رفقا... گول نخورید. من از این آزادی ها خیلی دیده ام. ما آمدیم زیر بیرق ستارخان قیام کردیم. چند نفر بیشتر نبودیم. ... حمله کردیم، خون ریختیم، یونجه خوردیم، مشروطه و آزادی گرفتیم ولی طولی نکشید ارتجاع در زیر عنوان دیگر سر در آورد. سردارمان را کشتند، خودمان را با ترکه چوب سنجد آنقدر زدند که ناخنهایمان ریخت. .... من نخواستم شما را بدبین و مایوس کنم... ولی غفلت نکنید، فراموش ننمایید که اگر این بار ارتجاع غلبه کند... از آزادی و آزادیخواهی ریشه ای روی زمین نخواهد ماند. مرد در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود دست فرزند خود را گرفته از سالن خارج گردید. حضار همگی گریه کرده بودند.» ( به نقل از « از زندان رضاخان تا صدر فرقه دموکرات آذربایجان. علی مرادی مراغه ای. تهران. اوحدی. 1381 ص. 280)

3- از 134 نماینده مجلس چهاردهم 57 فنودال بزرگ، 43 دیوانسالار ( عمدتا دیوانسالار- فنودال ) ، 13 تاجر بازاری ( قسما بازاری - فنودال و یا بازاری - دیوانسالار ) ، 8 روحانی بزرگ ( 2 تن از آنان روحانی - فنودال و 2 نفر دیگر روحانی - دیوانسالار ) بودند. . چنانکه ملاحظه می شود مجلس 14 کماکان مجلس علی العموم مجمع مالکان بزرگ و اشرافیت ارتجاعی ایران بود. پیشه‌وری با توجه به این نکته حتی از سال های انتشار حقیقت مجلس را مجلس اشراف می نامید. برای اطلاع بیشتر درباره ترکیب طبقاتی و سیاسی مجلس چهاردهم ر. ک به: نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی. ج. 4 ، نمایندگان مجلس شورای ملی. تالیف زهرا شجعی. تهران. انتشارات سخن. بهار 72

مرکز استبداد است. [تهران] مخالف تمام جنبش های اطراف است. در حله اول باید از آنجا چشم بپوشیم و مستقیماً همینجا کاری بکنیم»

حقانیت این فکر، زمانی در ذهن من روشن تر جلوه کرد که با مامورین مسئول دولتی درباره تلگراف های تظلم و دادخواهانه خلق آذربایجان مذاکره کردم. مثلاً بیات<sup>4</sup> گفت که من از طریق رادیو صحبت کرده ام و دیگر لازم نیست که مردم با عریضه و تلگراف به خودشان زحمت دهند.

صدر<sup>5</sup> گفت، هزار تلگراف هم که فرستاده شود من حتی جواب هم نخواهم داد. این حرف ها جواب دیگری نمی توانست داشته باشد. باید با خود خلق حرف می زدیم. آزادی باید با نیروی مشت مردم تامین می شد! من با این شعار، به پیشنهاد آذرخوانان آذربایجان از تهران به سمت آذربایجان حرکت کردم.

اینجا، پس از آن که با هم مسلک های نزدیکم اوضاع داخلی و خارجی ایران و آذربایجان را یکبار دیگر، به صورتی جدی تجزیه و تحلیل کردیم، به لزوم یک حزب مستقل و بزرگ پی بردیم.

این حزب می بایست تحت عنوان دموکراسی- که هدف مورد تعقیب جهانیان [است] و برای همگان مفهوم و آشناست- فعالیت می کرد. ما نیز این نام را پذیرفتیم و به منظور گرد آوردن مردم به دور آن، روز دوشنبه بیانیه مفصلی را منتشر کردیم.

مبنای این بیانیه حقوق و اختیاراتی است که مردم آذربایجان در نتیجه احتیاجات خود از دیر باز در راه آن مبارزه کرده است.

ما نمی توانیم تاریخ مبارزه آذرخوانان خلق آذربایجان را فراموش کنیم. ارتجاع تهران ضربات بزرگی به آذربایجان زده است. ما نمی توانیم انتظار هیچگونه امیدی از این رژیم استبدادی که در تهران لانه کرده است داشته باشیم. تهران همیشه سعی کرده است که آذربایجان را تحت فشار نگهدارد. عناصر خائنی که در آنجا حکم می رانند، حتی یک لحظه نیز از نابود کردن رهبران ما و شکستن غرور ملی ما صرفنظر نکرده اند.

کشانده شدن خائنانه سردار بزرگ خلق آذربایجان، ستارخان به تهران و کشته شدن او هنوز از یادها نرفته است.<sup>6</sup>

آن روزهایی که مستبدین مداخله ستارخان در امور دولت را گناه بزرگی محسوب کرده و او را در پارك اتابك محاصره نموده بودند، در خیابان ها، کوچه ها و خانه های تهران، مال و جان و ناموس مردم بدست تفنگچی های بختیاری لگد مال می گشت. مرکز نیز بجای تنبیه آنان، خان ها را به وزارت و صدارت منصوب می کرد.

تهران همیشه از نام آذربایجان وحشت نموده و با کسانی که این نام را بر زبان آورده اند، بیرحمانه رفتار کرده است. ستم هایی که در حق مرحوم شیخ محمد خیابانی - که پس از سردار ملی افتخار آذربایجان بود- کرده شد، شاهد این امر است.

من همان روزی که اعتبار نامه قاتل او حاجی مخبر السلطنه در مجلس تصویب می شد،

<sup>4</sup> - مرتضی قلیخان بیات سهام السلطان از نامداران خاندان های اشرافی حکومت گر ایران. از متمولین طراز اول ایران بود. بارها نماینده مجلس، نایب رئیس، وزیر و یکبار نخست وزیر شد. در دوره حکومت ملی دموکراتیک آذربایجان به استانداری آذربایجان تعیین شد. به نوشته مؤلف تاریخ رجال ایران همانند دیگر منسوبین طبقه اشراف فرد بسیار خوشگذرانی بود. ر. ک تاریخ رجال ایران. ج. 4 ص 69

<sup>5</sup> - سید محسن صدر محلاتی صدر الاشراف از مرتجعان مشهور و بدنام نیمه اول قرن گذشته ایران. روضه خوانی بود که به دربار قاجاری راه یافت و زمانی که محمدعلی شاه مجلس را به توپ بست و باغشاه قتلگاه از ادیخواهان گشت، بازجوی آذرخوانان بود به همین خاطر بعدها همواره از او بعنوان جلال باغشاه نام برده شده است. صدر از جمله مستبدینی بود که مانند بسیاری دیگر در دولت های «مشروطه» قاجار و پهلوی سهیم بود و در دشمنی با آذرخوانان آذربایجان نامی به هم زده بود. او یکی از رجال ارتجاعی اوایل قرن است که از همان سال های نخست مورد حملات سید جعفر پیشه وری بود.

<sup>6</sup> - پیشه وری بارها به کشانده شدن ستارخان به تهران و رفتار تهران با او اشاره کرده است. از جمله سخنرانی چاپ شده در آژیر شماره 177 - 179 ، مرداد 1323 (منتخب آثار. ص 315-322)

شخصاً بعنوان خبرنگار روزنامه حضور داشتم. آن روز نماینده غیرتمند آزادیخواهان ایران، مرحوم سلیمان میرزا به اعتبار نامه این خائن اعتراض کرد. او با حرارت فداکاری های مرحوم شیخ [محمد] به آزادی ایران را بر شمرد و حاجی مخبرالسلطنه خجالت نکشید، پشت تریبون رفت و گفت: « بلی من او را کشتیم، ولی این خدمت بزرگی است. زیرا خیابانی به کشور خیانت می کرد.»<sup>7</sup>

مجلس شورا که با خون قهرمانان آذربایجان برپا شده است، اعتبار نامه این جلاد را پذیرفت و او را نماینده ملت نامید. بعد نیز همین خائن، به فرمان رضاخان بیش از ده سال رئیس دولت ایران گشت. این پاداشی به خیانت او بود.

تهران با انجام این کار اثبات کرد که سخن گفتن بعنوان آذربایجان را خیانت محسوب می کند. شیخ [محمد خیابانی] را خیلی خوب می شناسید. بسیاری از شما موفق به شنیدن نطق های پر معنای او شده اید. من از شما می پرسم: او کدام خیانت را به ایران روا داشته بود؟ من در آن زمان در روزنامه حقیقت بعنوان یک آذربایجانی به این حرکت مجلس شدیداً اعتراض کردم و نوشتم که « ما تعظیم در برابر گور کسانی که شما خائن می نامید را افتخار محسوب می کنیم». من با نوشتن این عبارات جسورانه کوشیدم حس ملیت سوزانی را که در درونم شعله می کشید، تسکین دهم.<sup>8</sup>

عجبا! خیانت و گناه شیخ، غیر از داشتن نام آذربایجان چه می توانست باشد؟

یک حرف بسیار تلخ مرحوم میرزا کوچک خان در باره تهران بیادم افتاد. او می گفت: « برای آباد کردن تهران، همه ایران را ویران کرده اند. برای آباد کردن ایران باید تهران را ویران کرد.» من قصد تائید این حرف را ندارم و ویران کردن تهران را توصیه نمی کنم. ولی حقیقتی نیز در این حرف [میرزا کوچک خان] وجود دارد و آن عبارت از سیاست جلادانه ای است که تهران علیه جنبش های آزادیخواهانه خارج [از تهران] و شخصیت های بزرگ این جنبش ها پیش می برد.

خود همین میرزا کوچک خان نیز بطرزی بسیار وحشیانه کشته شد و سر او را بعنوان هدیه به رضاخان، دشمن غدار آزادی ایران فرستادند.

در حق کلنل محمد تقی خان پسیان - یکی دیگر از فرزندان خلف و قهرمان آذربایجان که در خراسان قیام کرد - نیز از این جنایت صرف نظر نکردند.

همه اینها نشان می دهند که نیروی ارتجاع و استبداد - که در تهران ریشه دوانده است - در سرکوب جنبش های آزادیخواهانه خارج [از تهران] از هیچ جنایتی خودداری نخواهد کرد.

برای خاتمه دادن به این جنایت ها، باید قدرت آنجا را از طریق اختیارات محلی و ملی در هم شکست.<sup>9</sup> آذربایجان اکنون نیز مثل هر دوره دیگر، باید پیشگام این امر باشد. انتظار آزادی از تهران اشتباهی بزرگ است. دست و بال دسته های آزادیخواه آنجا بسته شده است.

طبیعتاً ما نمی توانستیم حکومت ملی خود را به محض سقوط رضاخان بوجود آوریم. من در آن زمان [با نوشتن مقالاتی] در صفحات روزنامه «آزیر»، تلاش کرده بودم که امکان ناپذیر

<sup>7</sup> در روزنامه حقیقت، شماره 57 - 20 فروردین 1301 - 10 آوریل 1922) پیشه وری مقاله شدیدالحنی در اعتراض به تصویب اعتبارنامه مخبرالسلطنه نوشت. اساس این مقاله جنایات مرکز علیه جنبش های آزادیخواهانه ایالات آذربایجان، گیلان و خراسان است. رجوع مجدد به این مقاله برای درک پیشینه اندیشه های فدرالیستی آزادیخواهانه پیشه وری بسیار سودمند است. (ر.ک به آخرین سنگر آزادی، ص 179-174)

<sup>8</sup> پیشه وری نوشته بود: «... سبب الغای قرار داد انگلیس و ایران، سبب اخراج قشون انگلیس، قیام آذربایجان و گیلان بود. آن قیام ها مقدس است. آن قیام ها هر چند گیلان و آذربایجان را خراب کرد، اما ایران را آزاد نمود. آن ارواح مقدس، آن خاک های پاک است که ما را وادار به نوشتن حقیقت می کند. ما آن قیوم محترم را که شما نیش می کنید و می خواهید پایمال نمایید، معبود خود می دانیم. زیرا روح استقلال و آزادی را آن ها زنده کرده اند، آن ها شرافت تاریخ ایران هستند...» حقیقت شماره 57 (همانجا)

<sup>9</sup> - پیشه وری انجمن های ایالاتی و ولایتی را یکی از اهرم های جدی کنترل دولت مرکزی و جلوگیری از فعال مایپاشی آن می دانست. در مقدمه بیانیه 12 شهریور نیز از این زاویه به مسئله برخورد شده است. گفته می شد که اگر این انجمن ها از بین نرفته بودند، رضا شاه قادر به استقرار استبداد خویش نمی گشت.

بودن این امر [ یعنی انقلاب ] را به جوانان اثبات کنم. آن هنگام حزبی که قادر به رهبری جنبش ملی و روند انقلاب باشد وجود نداشت. انقلاب فاقد رهبری نمی توانست نتیجه دهد. ولی اکنون وضعیت کلاً تغییر کرده و در اثر سه سال و نیم مبارزه، نیروهای جدید و جمعیت های نیرومند سیاسی وارد میدان شده اند.

من اکنون قصد بحث درباره انقلاب و طرح آن را ندارم. می خواهم بگویم که امروز اگر خلق ما برای گرفتن حق و اختیارات خود اقدام نماید، امکان عملی کردن آن وجود دارد. حکومت استبدادی که مرکز را اشغال کرده است، بی لیاقتی خود را دیگر نشان داده است. از مجلس شورا نمی توان هیچ انتظاری داشت. مستبدانی که در آنجا جا خوش کرده اند، در مدت يك سال حتی موفق به تصویب يك قانون نشده اند. بوجود آمدن مشروطیت و حکومت ملی در وحله اول عبارت از تعیین بودجه کشور و دخل و خرج آن است.

انقلاب مشروطه ما نیز مانند انقلاب فرانسه برای عملی کردن این امر بوجود آمد. ولی مجلس چهاردهم ما قادر به حل این مسئله نگشته است. اکنون مالیات های گرفته شده و پول های صرف شده، همه غیر قانونی و دزدی محسوب می شوند.

یکی از اشخاصی که من او را به وطن پرستی می شناسم، می گفت: تو در یکی از سخنرانی های از احترام به قانون و گردن نهادن به آن صحبت کرده بودی.

من این را انکار نمی کنم. قانون محترم است. در کشور بی قانون عدالت، امنیت، انسانیت نمی تواند وجود داشته باشد. ولی قانون باید از هر دو طرف محترم شمرده شود.

ژان ژاک روسو، متفکر بزرگ انقلاب فرانسه در اثر خود کنترات سوسیال یعنی قرارداد اجتماعی می گوید: «پیمان باید دو جانبه باشد. اگر آن [پیمان] از يك طرف زیر پا نهاده شود، طرف دوم مجبور به رعایت آن نیست.»

از نظر روسو قوانین غیر از قرارداد میان مردم و دولت چیز دیگری نیست. اکنون آن هایی که در راس حکومت ما قرار دارند و کسانی که اکثریت مجلس ما را تشکیل می دهند، قانون هایی را که خودشان گذاشته اند و قراردادهایی را که خودشان نوشته اند، زیر پا نهاده اند. بهمین خاطر ما مجبوریم آن قوانین را الغا شده محسوب کنیم.

علاوه بر این، آن ها همواره قانون را بازیچه خود قرار داده اند. زمانی که می خواهند آزادی را نابود کنند و حقوق و اختیارات خلق را سرکوب نمایند، قوانین را پیش می کشند و می کوشند از آن ها استفاده کنند. اما آن قوانینی که بسود مردم است فراموش کرده شده و به آرشوها سپرده شده اند.

یکی از دوستانم مثلی از یزدی ها نوشته بود: گویا در یزد روضه خوان دروغینی بود که وقتی بالای منبر می رفت غش می کرد و روی زن ها می افتاد. یکی از یزدی ها سرانجام به جان آمده و گفته بود: «آخوند! من نمی دانم همیشه به طرف بی بی چرا غش می کنی؟»

اکنون دولتیان ما هنگام غش کردن، همیشه روی بی بی می افتند. یعنی همیشه قوانین ظالمانه می گذرانند. از قانون های عادلانه، ما هیچ نشانی نمی بینیم.

ما آذربایجانی ها، اساس و ریشه قانون ها را به بهای قربانی های بزرگ گرفته ایم. خائنانی که حکومت مرکزی را ارثیه پدری خود حساب می کنند، عملاً آن را آب و جارو کرده و پنهان کرده اند. از قانون انجمن های ایالتی و ولایتی - که تامین کننده حقوق و اختیارات ماست - سال هاست که اثری نیست. از آن آقایی که با من از قانون صحبت می کند، در این باره جواب می خواهم. او نمی تواند حربه ای جز حرافی داشته باشد.

ما باید حقیقت را به صراحت به مردم نشان دهیم. خواست های ما مبنای قانونی دارند. ما برای احیای قانون اساسی که تامین کننده حقوق ملت ها و خلق هاست، به مبارزه پرداخته ایم. قانون اساسی بدون انجمن های ایالتی و ولایتی فقط می تواند کاغذ خشک و بی معنایی باشد.

به خاطر احترام به قانون و مقدس دانستن آن است که ما در درجه اول خواستار اجرای بزرگترین، اساسی ترین قانون- یعنی موضوع انجمن ایالتی هستیم.

من این حرف ها را فقط اینجا نمی زنم. هنگامی که از چند روز فرصت پیش آمده استفاده کرده در مجلس شورای ملی حاضر شدم، با لحنی شدیدتر از این، از پهلوان پنبه های موسوم به نماینده کار جدی طلب کردم. ولی حتی امید يك گام كوچك بسوی خلق را از آن ها نداشتم. همانطور که گفتم میان ما افرادی که به قول فارس ها کاسه های از آتش داغ ترند، کم نیستند. دیروز یکی از آن ها به من ایراد می گرفت و می گفت که: «باز هم می نویسد که دولت به آذربایجان اهمیت نمی دهد؟ باز هم می گوید که مالیات های جمع شده از آذربایجان از بودجه ای که در آذربایجان مصرف می شود بیشتر است؟ آذربایجان چندان مالیاتی هم به تهران نمی دهد. ما باید از تهران متشکر باشیم که به ما خوب می رسد. اگر تهران نباشد ما از گرسنگی می میریم.»

من به عقل این آدم شك نمی کنم. ولی می بینید که تلاش برای تحمیل حرف های دروغ و مغرضانه به مردم، انسان را وادار به گفتن چه چیزها می کند؟

من به این آدم ناخلف گفتم: آیا می دانی که رضاخان بیست سال تمام قندی را که منی چهار قران خرید، به 18 قران فروخت؟ آیا نمی خواهی بفهمی که بیوه زنان زحمتکش آذربایجانی هنگام خریدن يك قوطی کبریت سه چهارم قران مالیات می دهند؟ حقیقت تلخ است، ولی باید گفت. من در مجلس صریحا گفتم که: «من می توانم این را با محاسبه دقیق نشان بدهم» پولی که از بودجه معارف به آذربایجان داده می شود، اگر به تعداد اهالی [آذربایجان] تقسیم شود، نمی توان واحدی برای نشان دادن آن پیدا کرد. من آن را به کبریت تبدیل کردم. نتیجه این شد که سهم هر نفر کمتر از [قیمت] يك چوب کبریت می شود.<sup>10</sup>

آن آدم کور و کر بقدری از مردم دور است که نمی تواند از حقوق ماهانه 30 تومانی آموزگاران دبستان های ما در برابر 12 ساعت [کار روزانه] با خبر باشد. اگر خبر هم داشته باشد، آن قدر به فصاحت و بلاغت خود مغرور است، که می کوشد این حقیقت آشکار را انکار کند.

روشن است که ما با حرف های چنین آدم های فاسد، لجوج و فتنه جو نمی توانیم از راهی که در پیش گرفته ایم باز گردیم. من به او گفتم ما خواهیم کوشید به اهداف خودمان دست پیدا کنیم. اگر تو راست می گویی، بفرما جلو بیفت، تا ببینیم چه می کنی.

ما نمی توانیم به این حرف های بیهوده اهمیت بدهیم. باید کار و فعالیت کرد. مردم از حرافی، عبارت پردازی و وراچی خسته و مایوس شده اند.

کاری که ما باید انجام بدهیم کار پیچیده ای نیست. قبل از همه برای باید انجمن شهر که برای اصلاح امور شهرمان انتخاب کرده ایم کار خود را شروع کند. تهران می خواهد حتی این ساده ترین حق ما را نیز پایمال کند. ماه هاست که مردم برای آباد کردن خانه خود، برای به جریان انداختن امور فرهنگی و محلی خود، انجمنی را انتخاب کرده اند. ولی وزارت کشور حتی آن را بر مبنای قوانین ظالمانه و ضد قانون اساسی رضاخان نیز تصویب نمی کند. در نتیجه شهر بصورت قبرستان خرابه ای در آمده و در کوچه ها و خیابان های آن گند و کثافت از سر و روی آدم بالا می رود.<sup>11</sup>

10- پیشه وری در جای دیگر نیز گفته است: «... بودجه ای که برای امور بهداری آذربایجان [تعیین کرده اند] اگر به تعداد اهالی [آذربایجان] تقسیم شود، حتی برای هر نفر یک [قرص] آسپرین نیز نمی رسد. اگر بودجه آموزش و پرورش [این ایالت] را [به تعداد اهالی] تقسیم کنیم، رقمی که آن را نشان دهد به دست نمی آید. من آن را به کبریت تبدیل کردم. نتیجه آن شد که به هر نفر کمتر از یک چوب کبریت رسید.» ( «آذربایجان ملی حکومتی نین اجتماعی- اقتصادی و مدنی تدبیراری» نشر آ.د.ف. باکو 1354 صفحه 35 )

11- درباره اوضاع اسف بار تبریز در این سال ها، پیشه وری در «ره آورد سفر تبریز» ( آژیر 26 خرداد 1323 ) گزارشی چاپ کرده است.

در دنیا هیچ کشور مدعی دموکراسی وجود ندارد که دولت بتواند در امور شهرداری های آنجا دخالت کند. باید این سد منحوس که ساخته و پرداخته رضاخان است، در هم شکسته شود و شهرداری کار خود را شروع کند و شهر را از تبدیل شدن به يك خرابه نجات دهد.

ما در مسئله آب دیدیم که کمیسیونی که خیلی ساده انتخابش کردیم، توانست چندین روز آب محلات مهم شهر را تامین کند. اگر این کار ادامه پیدا کند، می تواند نتایج بسیاری داشته باشد. کارهای دیگر نیز بر همین قرار است.

باید همت کرد و کار کرد. از وزارتخانه های تهران که در دست خائنین است باید یکباره قطع امید کرد. علاوه بر این در اثر شرایطی که مرتجعین بوجود آورده اند، سراسر ایران در حالت هرج و مرج است. در اصفهان و شیراز و شهرهای جنوب کشور نیز مانند مازندران و گرگان آشوب و شورش هایی شروع شده است. حتی دولت قادر به جلوگیری از آشوب ها در خود تهران نیست. هرچند که حکومت نظامی اعلام شده و دیده شدن در ساعات پس از ساعت ده در شهر ممنوع گشته است ولی حفظ مال و جان مردم ناممکن شده است.

فرقه دموکرات آذربایجان در چنین شرایطی، با انتشار بیانیه ای فعالیت خود را آغاز کرده است. در مدتی که کمتر از يك هفته نیست، آرامش عمیقی در شهرمان و در همه آذربایجان مشاهده می شود. گویی خلق يك مرکز ثقل، يك پناهگاه پیدا کرده است. اعمال مخل امنیت عمومی ساکت گردانیده شده و عناصر شلوغ کن سرجایشان نشانده می شوند.

اکنون از نظر امنیت و آرامش، آذربایجان از تمام جای ایران خیلی جلوتر است. فرقه این موفقیت را به فال نیک گرفته سیاست صلح و امنیت خواهانه خود را ادامه خواهد داد.

بیانیه تاثیر بسیار عمیقی در خارج [از آذربایجان] بجا گذاشته است. دشمنان ما، بخصوص مستبدین پایمال کننده حقوق خلق های ایران - که در تهران نشسته اند- آن را خوانده و به لرزه در آمده اند.

ما با بوجود آوردن حزبی بزرگ به جهانیان ثابت خواهیم کرد که لیاقت و قدرت آن را داریم که خانه خود را بدون کمک بیگانه اداره کنیم. ( ابراز احساسات شدید حضار )

من نمی خواهم درباره حزبمان زیاد صحبت کنم. این اندازه می توانم بگویم که حتما بیانیه مان را خوانده اید و تاثیر عظیم آن در آذربایجان را از اینجا می دانید که، از شلوغی و هرج و مرجی که سراسر ایران را فرا گرفته، اینجا اصلا خبری نیست. خواه در شهرها و خواه در دهات، مردم به حزب اعتماد می کنند و شعارهای حزب در باره امنیت را با حسن نظر استقبال می کنند. در ایران که مانند دریا در تلاطم است، آذربایجان حکم يك جزیره ساکت و آرام را دارد.

بیانیه مان در تهران مانند بمبی سر و صدا کرده است. علیرغم توزیع بسیار کم بیانیه در آنجا، در زمان بسیار کمی توجه خلق را به خود جلب کرده است. تحت تاثیر آن، کابینه صدر- که خود را بزور به خلق ایران تحمیل نموده - متزلزل گشته است و نمایندگان که نوکران پست ارتجاع اند دست و پای خود را گم کرده اند.

بسیار محتمل است که در نتیجه ضربه ای که زده ایم، کابینه صدر سقوط کند و بجای آن موقتا يك کابینه محلل و یا کابینه ای آزادیخواه بر سر کار آورند. ولی این بچه گول زنك ها نمی توانند ما را اغفال کنند. ما برای آنکه بتوانیم آزادی را نه برای سه چهار روز، بلکه برای همیشه تامین نماییم، باید مرکز ثقلی را که در اینجا بوجود آورده ایم حفظ کنیم و آن را مانند مشتتی بر بالای سر مرتجعینی که در مرکز برای نابودی آزادی می کوشند نگهداریم.

علاوه بر این، آرامش و امنیتی که پس از آغاز فعالیت حزب ما بوجود آمد نشان داد که خلق ما لیاقت آن را دارد که خود را اداره کند.

ما هنوز فرصت انتشار مرامنامه مان را پیدا نکرده ایم. آن را در کنگره حزبمان - که در آینده نزدیک فراخوانده خواهد شد - تصویب کرده و به اطلاع عموم خواهیم رساند. ولی با

این همه مقاصد اساسی مان از مردم مخفی نیست. ما آن را در بیانیه مان با زبانی ساده باز گو کرده ایم.

ما باید در درجه اول امنیت را برقرار کنیم و سپس انجمن ایالتی را - بعنوان یک مرکز ثقل - جهت اداره نهضت ملی مان و تامین آزادی ایران بوجود آوریم.

وظیفه فرقه چیز دیگری است. آن را نمی توان جایگزین دولت و حکومت کرد. فرقه تلاش می کند چشم مردم را باز کند، آن ها را زیر نظم مستحکمی در آورد و از این طریق منافع عموم را تامین کند. اداره امور حقوقی، فردی و اجتماعی مردم وظیفه سازمان دولت است. شکل این تشکیلات انجمن های ایالتی و ولایتی خواهد بود.

اختیارات انجمن های ایالتی بسیار گسترده است. آن ها می توانند در تمام امور ادارات دولتی دخالت [رسیدگی] کنند و مسائل مالی فرهنگی و بهداشتی ایالت را مستقلاً بررسی نمایند و در این زمینه ها تدابیر جدی اتخاذ نمایند.

قانون اساسی به همه خلق های ایران، از جمله خلق آذربایجان این اختیار را داده است. می دانید که انجمن آذربایجان نقش بزرگی در تاریخ مشروطیت ایران بازی کرد. از شرکت کنندگان آن انجمن خوشبختانه آقای رفیعی (نظام الدوله) در این مجلس تشریف دارند. خود ایشان هم از جمله موسسین حزبمان هستند. آقای مستشارالدوله هم از اعضای این انجمن تاریخی هست.

خود این شخصیت ها شاهد زنده و سند و برهان محکم آن حقوق و اختیارات وسیعی هستند که ما مردم آذربایجان [در انقلاب مشروطیت] بدست آورده ایم.

می خواهم حقیقت بزرگی را با شما در میان بگذارم. معروف است که می گویند: «حق را باید گرفت. آن را نمی دهند.» بنظر من این شعار کامل نیست. بنظر من شاید گرفتن حق کار آسانی باشد، ولی باید بتوان آن را حفظ کرد.

اگر مشروطه خواهان قهرمان ما به این نکته توجه می کردند و اغفال نمی شدند، اکنون آذربایجان و یا شاید کل ایران یکی از کشورهای بسیار آزاد و بسیار دموکراتیک جهان بود و این فقر و فلاکت و گرسنگی و بدبختی دامنگیر ما نمی گشت.

مردم آذربایجان چهل سال قبل با تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی رشد و استعداد سیاسی خود را نشان داده است. [اکنون] فرقه ما این بلوغ و شایستگی را به جهانیان اثبات کند و موانع موجود بر سر راه [تشکیل انجمن ها] را از میان بر دارد.

دموکراتیسم مترقی تربین و عالی ترین تفکر است. ما باید بکوشیم آن را به تمام معنی عملی کنیم. ما با تمام نیرو کوشش خواهیم کرد که همه افراد ملت بتوانند در امور دولت مداخله کنند و اراده هر فرد بتواند در سرنوشت کشور موثر واقع شود.

گذشته از این، اصلاحات بزرگی را در پیش داریم. در وحله اول باید اختلافات موجود میان دهقانان و ارباب ها را به طرز عادلانه ای حل و رفع کنیم.<sup>12</sup> سپس مسئله فرهنگ و بهداشت است که به نظر ما از مسائل بسیار مهم است. ملتی که فرهنگ و بهداشت نداشته باشد، قادر به حفظ استقلال، حیات و آزادی خود نخواهد بود.

من در یکی از نطق های گذشته ام - زمانی که فرانسه هنوز تحت اشغال نیروهای آلمان قرار داشت، در همین مکان گفته بودم که ملت فرنگ [فرانسه] زنده خواهد ماند و حیات خود را در آزادی ادامه خواهد داد. این پیغمبری نبود. من از فرهنگ، مبارزات تاریخی، دانش و بهداشت آن ملت مدنی [متمدن] کاملاً اطلاع داشتم.

یکی از بزرگترین آرزوهای ما باسواد شدن عموم خلق است. یک خلق با سواد و تندرست در برابر ستم و فشار سر خم نمی کند. فرق بزرگ میان انسان ها و حیوانات نیز در همین است.

<sup>12</sup>-حکومت ملی دموکراتیک آذربایجان از آنجا که مالکیت خصوصی را محترم اعلام کرده بود، به جای طرح شعار الغای مالکیت فئودالی، همواره از فرمول «حل عادلانه اختلاف میان دهقانان و ارباب ها» استفاده می کرد.



انسان مخلوقی اجتماعی است؛ تنها زندگی نمی کند؛ هدفش فقط تامین زندگی شخصی خودش نیست. انسان به خاطر جامعه زندگی می کند و بهمین جهت باید منافع اجتماع را بر منافع شخصی خود ترجیح دهد.

اگر هر کس تلاش می کرد که گلیم خود را از آب بیرون بکشد، شخصیت های بزرگ، قهرمانان فداکار و انسان های رشیدی که جان خود را در راه وطن و ملت فدا کردند، بوجود نمی آمدند. این فداکاری فقط محصول دانش، فرهنگ و تشکیلات است. ما باید عادت کنیم که منافع توده مردم را بر منافع خود ترجیح دهیم و از این طریق خلقمان را از فلاکت آزاد کنیم. افتخار و سربلندی در ثروت و مکنت و زندگی شخصی نیست. انسان های سربلند جهان عموماً کسانی بوده اند که به مردم خدمت کرده اند. باید جوانان مان را با این روحیه تربیت کنیم: اگر می خواهی افتخار و شرف بدست آوری، به خلق خدمت کن. این را همه باید بدانند و مزه افتخار ناشی از این کار را بچشند.

ما می توانیم از تاریخ خیلی حرف بزنیم. گذشته ما سرشار از افتخار است. ولی این کافی نیست. افتخار و شرف را باید خودمان با دستان خود بچنگ آوریم. سخن حکیمانه سعدی باید درس عبرتی برای ما باشد:

میراث پدر خواهی علم پدر آموز، کاین مال پدر خرج توان کرد به ده روز  
ما نمی توانیم تلاش های پدران خود را سرمایه خودمان قرار دهیم و خرج کنیم تا تمام شود.  
به جای آن باید از شجاعت، رشادت و فداکاری آن ها تقلید کنیم، راه آن ها را دنبال کنیم و مانند آن ها خود به افتخار و شرف نائل شویم.

یکی از مسائل مهم که فکر ما را بخود مشغول می کند، مسئله زبان است. مسئله زبان یکی از مسائل بسیار مهم و اساسی برای ما آذربایجانی هاست.

مسئله فرهنگ را نمی توان با لاقیدی از سر باز کرد. زیرا حیات ملت وابسته به آن است. بدبختانه تا به امروز اداره کنندگان کشورمان این موضوع را سرسری گرفته و اهمیتی به آن نداده اند.

گذشته از این، آذربایجان از نظر فرهنگ و معارف وضع خاصی دارد. اهالی [آذربایجان] از قرن ها پیش به زبان معینی حرف زده اند. کسانی که می خواهند این زبان را با تدابیر ساده و خشن عوض کنند، دلیل قانع کننده ای [برای اینکار] ندارند.

تحمیل یک زبان بیگانه به یک کودک شش-هفت ساله که تازه به حرف زدن افتاده، یک جنایت است. متخصصین تعلیم و تربیت عصبانیت اکثر آذربایجانیان را نتیجه این موضوع می دانند.

منوعیت خواندن و نوشتن به زبان مادری به معنی جلوگیری از تکامل فرهنگ است. 5 میلیون اهالی شهر و ده بجای خود، حتی کسانی که در مدارس محلی تحصیل می کنند، نمی توانند تا آخر عمر زبان فارسی را درست تلفظ کنند.

قبل از آنکه رضا خان بر سر کار آید و سیاست درهم شکستن آذربایجان را شروع کند، نتایج ملی ما در آذربایجان به سرعت در حال ترقی بود. مردم، چه زن و چه مرد با کمال میل آثار هنرمندان مان را تماشا می کردند و از این طریق ملت ما از جهت اخلاق و معنویات نیز پیشرفت می کرد. درست از زمانی که زبان تناتر ما را به زور فارسی کردند، سالن های نمایش نیز ناچار بسته شدند. زیرا اکثر مردم ما قادر به فهمیدن این زبان نیستند.

کسانی که [تکلم به] زبان [آذربایجانی] را مخالف وطن پرستی حساب می کنند، واقعا باید آدم های جاهلی باشند. زیرا این کار تازگی ندارد. هنوز هم واعظ های ما در مسجد و منبر مردم را با زبان مفهوم مردم، یعنی با زبان آذربایجانی به انجام فرایض دینی فرا می خوانند. ما از مخالفین زبان آذربایجان می پرسیم: چه قباحتی اینجا هست. چرا از یک زبان می شود در منبر استفاده کرد ولی در مدرسه نه؟

وانگهی مسئله خواندن و نوشتن به زبان آذربایجانی تازگی ندارد. چهل و چند سال پیش افتخار فرهنگ ایران، حاج میرزا حسن رشديه در مدرسه ای که در تبریز تاسیس کرده بود، دوره ابتدائی را به زبان مادری تدریس می کرد. کتابی که او در آن هنگام تالیف و منتشر کرد، اکنون در دست ماست. گذشته از این، تعداد افرادی که در این جا خواندن و نوشتن را با زبان مادری شروع کرده اند، کم نیستند.<sup>13</sup>

شنیده ایم که آقای فیوضات و آقای رضا زاده شفق زمانی به این زبان در مدارس آذربایجان تدریس کرده اند.

گذشته از اینها من در دهات و شهرهای کوچک معلمانی را دیدم که به این زبان [یعنی زبان فارسی] خطاب به دهقانان و اصنافی که زبان فارسی نمی دانند، در موضوع فرهنگ سخنرانی می کردند. خشن ترین شکل این کار را سال گذشته در سلماس دیدم. من کلمه سلماس را عمدا بکار می برم. زیرا ما ارادتی به شاپور علیرضا نداریم. کلمه شاپور جنایات اخلاقی این فرد را در پیش چشم مجسم می کند. خیابان ستارخان را خیابان پهلوی نامیدن گوش های ما را می خراشد و روحمان را می آزارد. در تبریز نمی شود خیابانی را به اسم رضاخان - جلاد آذربایجانی ها - نامگذاری کرد.

این خیابان را مردم تبریز بنام قهرمان ملی خود ستارخان نامیده اند. پستخانه ما باید یکبار این را بفهمد و نامه های ارسالی به آدرس [خیابان] پهلوی را پس بفرستد. در تبریز خیابان پهلوی وجود ندارد. بزرگترین خیابان تبریز بنام سردار بزرگ ما است و به این نام باید شناخته شود.<sup>14</sup>

**در آخر باز تکرار می کنم. ما به استقلال ایران کاملا علاقمندیم. دادن وجبی از خاک آن به دیگران بهیچ عنوان در میان نیست. آنچه ما می خواهیم حقوق داخلی و مختاریت فرهنگی است. مسئله زبان جزئی از این [مختاریت] است.**

ما همانطور که در بیانیه مان گفته ایم، در فکر آن هستیم که امور خانه خود را خود اداره کنیم و در این راه با تمام نیرو تلاش خواهیم کرد. آنان که می خواهند خلق های ایران را در اسارت نگهدارند باید بار دیگر متوجه این نکته باشند.

(نطق آقای پیشه وری که تاثیر عمیقی در حاضرین بجا نهاده بود، با ابراز احساسات شدید و کف زدن های طولانی خاتمه یافت.)

روزنامه آذربایجان. دوره دوم، شماره 4 (یکشنبه 25 شهریور)، شماره 5 (دوشنبه 26 شهریور)، شماره 6 (سه شنبه 27 شهریور)، شماره 7 (چهارشنبه 28 شهریور)، شماره 8 (پنجشنبه 29 شهریور)، شماره 10 (یکشنبه اول مهر)، شماره 11 (دوشنبه 2 مهر)، شماره 12 (سه شنبه 4 مهر)

---

13- مقصود کتاب وطن دلی است که حاج میرزا حسن رشديه برای آموزش کودکان آذربایجانی تالیف کرده و در اوایل قرن اخیر در تبریز تدریس می کرد. پیشه وری دو هفته بعد از انتشار این بخش از سخنرانی اش، در روزنامه آذربایجان شماره 23، (16 مهر 24) مقاله جداگانه ای در توضیح این بخش تحت عنوان وطن دلی با امضای سمندر منتشر کرد.

14- فرقه پس از آنکه قدرت دولتی را در آذربایجان بدست گرفت، اصلی ترین خیابان تبریز یعنی خیابان پهلوی را رسماً به ستارخان تغییر نام داد. این خیابان پس از شکست نهضت دوباره بنام پهلوی ها نامیده شد.